

مسلم فخمی، بیش از ۲۰ سال از عمرش را در زندان و پشت دارهای قالی‌گذارانده و هنر قالی‌بافی رابه بسیاری از زنان و مردان آزاد شده از بند آموخته است

بابای صبور زندان

فاطمه شوشتری - مسلم فخمی را خیلی‌ها در محله شهید مصطفی خمینی به سابقه حضورش در زندان به عنوان مربی و داشتن فرزندان تحصیل کرده و موفق می‌شناسند. کسی که بیش از ۲۰ سال از عمرش را در زندان و پشت دارهای قالی‌گذارانده است. هنرمندی که هنر قالی‌بافی بسیاری از زنان و مردان آزاده شده از بند، یادگار سال‌ها تلاش و آموزش او در زندان است. یادگاری که روز نخستش برمی‌گردد به بیش از دو دهه قبل. درست زمانی که فخمی اعلامیه‌ای مبنی بر جذب نیرو در زندان می‌پسند. از پیر جندراهی مشهد می‌شود. برکه به دست به عنوان نیروی فنی در آزمون مهارتی شرکت می‌کند. قبول می‌شود و برایش کارت مربی قالی‌بافی و جوشکاری زندانیان مشهدی صادر می‌شود. کارش را در زندان با بخش زنان آغاز می‌کند. چندین دار قالی برپا می‌کند و ۶۰۰ زن در بند می‌شوند هنر جویانش. آموزش می‌دهد و آن‌ها را در گروه‌های ۴ و ۵ نفره پشت دارها می‌نشانند. با همین تعداد نیرو تا روز بازنشستگی اش ۶ هزار قالی می‌بافد و تحویل می‌دهد. در کنار این‌ها کار جلب رضایت از خانواده شاکیان را هم شروع می‌کند و موفق می‌شود چند رضایت برای متهمان در زندان مشهد بگیرد: «رضایت می‌گرفتم تا بچه‌های کوچک را از بی‌پدری و بی‌مادری نجات بدهم». فخمی خودش پدر ۶ دختر و پسر است. بچه‌هایی که همه آن‌ها از بزرگ‌ترین که مخترع مانیتور نوری و کارشناس بین‌المللی سامسونگ وال‌چی در آمریکا است، گرفته تا دختر پزشکش در آمریکا، پسر کارمندش، دختر معلمش، پسر مدیرش و آخرین فرزندش تحصیل کرده و موفق هستند. البته او پدر زندانی‌ها هم محسوب می‌شود: «۱۲ سال حضورم در زندان زنان آن قدر با گذشت و صبوری همراه بود که زنان من را بابای خودشان می‌دانستند». تقریباً چند روز پیش بود که در گذر از کوچه پس‌کوچه‌های شهرک اقامه مصطفی خمینی بابای صبور زندان در کنار خانه بهداشت شماره ۵ مشهد ملاقات کردیم. ساکت و آرام به دیوار تکیه زده بود و مغازه‌املاکی اش را در آن طرف خیابان می‌پایید. سرعش که رفتیم زندان میل به صحبت نداشت اما باز هم همان خاطرات فراموش نشدنی زندان زبانش رابه گفتگو باز کرد. آنچه می‌خوانید خلاصه‌ای از روزهای حضور فخمی در زندان مشهد و چنارآن است.

بابک اعلامیه وارد زندان شدم

سمن از بیست سال گذشته بود. متأهل و پدر چند دختر و پسر بودم. همه کار می‌کردم تا خرج خانواده در بیاید. هم بنا بودم، هم جوشکار و سرشته‌ای هم از قالی‌بافی داشتم. با این حرف‌ها در پیر جند مشغول بودم که قوه قضائیه اعلامیه‌ای مبنی بر استخدام افراد هنرمند و زبده در رشته‌های فنی از قالی‌بافی گرفته تا جوشکاری، تراشکاری و... داد. با همین اعلامیه در آزمون مهارتی قوه قضائیه در مشهد ثبت‌نام کردم و با نمره قبولی به استخدام زندان درآمد. کارم در زندان آموزش قالی‌بافی و جوشکاری بود. ۱۲ سال در بخش نسوان به زندان قالی‌بافی آموختم. پنج سالی هم به مردان در بند قالی‌بافی و جوشکاری یاد دادم و بعد از آن هم برای ادامه همین آموزش‌ها از مشهد به چناران منتقل شدم که از همین محل الان حقوق بازنشستگی می‌گیرم.

کارم بازنان حبسی بیش از ۵ تا ۶ سال بود

کار در زندان چندان راحت نبود. سختی‌های زیادی داشت. همین که باید از محیط باز بیرون در یک محیط بسته کار می‌کردم باز زبانی سروکله می‌زد که هیچ وقت حال خوشی نداشتند و هر لحظه رفتارشان عوض می‌شد، همه‌اش سخت بود. همین سختی‌ها باعث می‌شد که هر کسی در این کار دوام نیاورد مگر با صبر و حوصله زیاد که من آن را داشتم. طبق مصوبه خود زندان هم فقط بازنانی که مدت حبسشان سنگین و بیش از ۵ تا ۶ سال بود، کار می‌کردم؛ چرا که کار قالی‌بافی طولانی بود و باید کسانی

۱۲ سال در بخش
نسوان به زندان
زندانی قالی‌بافی
آموختم. پنج
سالی هم به
مردان در بند
قالی‌بافی و
جوشکاری
یاد دادم و بعد از
آن هم برای ادامه
همین آموزش‌ها
از مشهد به
چناران منتقل
شدم که از همین
محل الان حقوق
بازنشستگی
می‌گیرم

